



سیدامجد هاشمی اشکا گروه‌ایران

ایام دهه کرامت، از آن روزهایی است که نباید آن را فقط در تقویم جست وجو کرد یا در خبرها به دنبالش گشت. روزهایی که فقط در زمان حال می‌مانند و آرام‌آرام در فضای کشور پخش می‌شوند، در چهره مردم می‌نشینند، در رفتارها جاری شده و در خیابان‌ها حس می‌شوند.

در این روزها، ایران شکل دیگری به خود می‌گیرد. نام امام رضا(ع) بیشتر شنیده می‌شود، نذرها بیشتر شده، نگاه‌ها نرم‌تر و فاصله‌ها کم‌رنگ‌تر می‌شود. گویی یک اتفاق نامرئی اما عمیق در جریان است؛ چیزی که باعث می‌شود مردم احساس کنند زیر یک سایه مشترک قرار گرفته‌اند. مدت‌هاست مردم این لحظه را با تمام وجود حس کرده و معتقدند، حالا ایران، «ایران امام رضا(ع)» شده. مهم این‌که در قلب این‌حال‌وهوا، حرکتی آرام اما گسترده در جریان است؛ حرکتی که نامش «زیر سایه خورشید» است.

کاروان‌هایی که از مشهد، از حرم امام‌رضا(ع)، راه می‌افتند و به سمت شهرها و روستاهای ایران می‌روند اما هدف آنها فقط جابه جایی و از نقطه‌ای به نقطه دیگر رفتن نیست، بلکه انتقال حسی است که زیارت را از یک مقصد، به یک تجربه زنده و جاری و ماندگار تبدیل می‌کند.

در ذهن بسیاری، زیارت یعنی رفتن؛ یعنی سفر به یک شهر با امکان مقدس در ایران یا عتبات عالیات، یعنی رسیدن به حرم، ایستادن کنار ضریح و دلدادگی اما «زیر سایه خورشید» این تعریف را گسترش داده است. این بار، به جای این‌که مردم به سمت حرم مطهر امام رضا(ع) بروند، حرم به سمت آنان می‌آید.

کاروان‌هایی که از مشهد حرکت می‌کنند، حامل چیزی فراتر از یک پرچم هستند. آنها یک نشانه از حضور، از پیوند و از توجه به همراه دارند. هر جا که این پرچم وارد می‌شود، یک اتفاق کوچک اما عمیق رخ می‌دهد و مردم احساس می‌کنند که از یاد رفته‌اند.

این کاروان‌ها در دهه کرامت امسال، گستره وسیعی از کشور را پوشش داده‌اند؛ از شهرهای شمال غرب مثل خوی و مهاباد، تا غرب کشور در بیجار و تا جنوب در جزیره کیش. هر کدام

ایرانِ امام‌رضایی

گاهی زیارت یعنی رسیدن حرم به انسان، جایی که فاصله‌ها نه با سفر بلکه با حضور دل حذف می‌شوند

در این لحظه، خیابان دیگر خیابان نیست. تبدیل به یک فضای معنوی می‌شود که هیچ فاصله‌ای در آن معنا ندارد و زمان و مکان حقیقت خود را از دست می‌دهند. برای بسیاری از مردم، همین چند دقیقه، تجربه‌ای از زیارت است، بدون حرم اما یک دنیا حس عاشقانه.

✚ جریان خدمت در سکوت

«زیر سایه خورشید» فقط در این صحنه‌های شلوغ خلاصه نمی‌شود. بخش مهمی از آن در جاهایی اتفاق می‌افتد که کمتر دیده می‌شود و تصویری از آن به ثبت نمی‌رسد.

در بیمارستان‌ها، وقتی خادمان وارد بخش‌ها می‌شوند، فضای درمان تغییر می‌کند. بیمارانی که در انتظارند، همراهانی که خسته‌اند و پزشکانی که در حال خدمت و امداد هستند، همه برای لحظه‌ای از ریتم معمول خارج می‌شوند. حضور پرچم، به همه می‌فهماند که نیرویی فراتر از هر آنچه می‌بینند وجود دارد و داریویی شفابخش‌تر از هر آنچه ساخته دست انسان است وجود دارد. در مراکز نگهداری و مراقبت از سالمندان، این حضور معنای عمیق‌تری دارد. برخی افراد که شاید کمتر کسی به دیدارشان می‌رود، حالا میزبان نشانه‌ای از حرم هستند. در نگاه‌شان، چیزی روشن می‌شود؛ نوعی یادآوری از این‌که هنوز در دایره توجهند.

به‌ادعای خادمان حرم مطهر، عمیق‌ترین بخش این سفرها، در خانه‌هایی رقم می‌خورد که صدایی از آنها در نمی‌آید اما فریادشان از هر جامعه‌ای سنگین‌تر است و آن هم خانه شهدای هشت‌سال دفاع مقدس و جنگ رمضان است.

وقتی کاروان وارد می‌شود، قبل از هر چیز، پرچم تقدیم دستان گرم خانواده می‌شود و اشک‌هایی که از هیچ‌کس اجازه نمی‌گیرند، جاری می‌شوند. در یکی از این دیدارها، کاروان به خانه شهید «مالک رحمتی» می‌رود. پرچم در دستان خانواده قرار می‌گیرد. مادر نگاه می‌کند، پدر ساکت است و نگاه‌های خیره به نام امام رضا(ع) که هزاران حرف ناگفته دارند.

حرکت پرچم امام‌رضا(ع) یک حرکت فرهنگی برای تصویرکردن کشوری بزرگ و باشکوه است که تمام ساکنان واقوامش با هر دین و آئینی در روزهای دهه‌کرامت، زیریک نام مشترک قرار می‌گیرند. واقعا نام «ایران امام رضا(ع)» زبینه‌ده آن است.



به یک لحظه عاطفی تبدیل شد. خانواده‌ها در آرامشی مثال‌زدنی، چشم به مزار و نام شهدا دوخته بودند که در کنار نام امام رضا(ع)، معنای تازه‌ای پیدا می‌کرد.

در جزیره کیش هم این حضور رنگ‌وبوی دیگری به خود گرفته بود. پرچمی در ساحلی نیلگون بالا می‌رفت و گویی مرزهای جغرافیایی را جابه‌جا می‌کرد. مردمی که شاید فاصله‌شان با مشهد زیاد است اما در آن لحظه، خود را در کنار حرم مطهر امام‌شان می‌دیدند.

✚ دیدار؛ تبدیل خیابان به صحن

شاید به جرات بتوان گفت مهم‌ترین بخش حرکت «زیر سایه خورشید» لحظه رسیدن کاروان باشد.

زمانی که هیچ تکراری در آن وجود ندارد، حتی اگر بارها اتفاق افتاده باشد و بارها و بارها آن را دیده باشید. مردمی که از ساعت‌ها قبل چشم‌انتظار ایستاده‌اند و بعضی‌ها با اشتیاق و گروهی با آرامش و جمعی هم با بغض، حرف‌های ناگفته‌شان

را به امام رضا(ع) می‌رسانند. وقتی کاروان وارد شهر و روستایی می‌شود، همه چیز تغییر می‌کند. پرچم که بالا می‌رود، سکوتی کوتاه شکل می‌گیرد و خیلی زود با صلوات و اشک شکسته می‌شود.

میزبان اقدامات متنوع فرهنگی و تبیینی خواهند بود تا ضمن گرامیداشت این مناسبت ملی، یادآور حماسه‌آفرینی‌های تاریخی ملت ایران در صیانت از آب‌های سرزمینی باشند.

در کنار اقدامات میدانی، برنامه‌ای تلویزیونی با همین عنوان قصه دریا تولید شده است که از تاریخ ۹ تا ۱۱ اردیبهشت‌ماه از شبکه امید پخش خواهد شد.

همزمان با فرارسیدن ۱۰ اردیبهشت، سالروز اخراج اشغالگران پرتغالی از سواحل خلیج فارس، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان با اجرای ویژه‌برنامه‌ای سراسری با عنوان «قصه دریا»، به استقبال این روز تاریخی می‌رود. قصه دریا در دو قالب میدانی و رسانه‌ای طراحی شده است. در بخش میدانی، همزمان با این ایام، میادین و خیابان‌های سراسر کشور

روایت اخراج

اشغالگران پرتغالی

در «قصه دریا»

زن آبستن وسط حیات

خانه، کنار حوض ایستاده بود. نور سمج آفتاب، آب حوض را طوفانی و تفتانده بود. زن چارقد گلدارش را انداخت روی شاخه

سنگین و بافته‌شده‌اش را دسته‌دسته باز کرد. نفسش به تقلا افتاد. آفتاب تابنده فسا در روستای امیرحاجیلو روی درختان نخل و پسته کوتاه نمی‌آمد. زن چند قدم مانده به حوض آب را نخت و سنگین قدم برداشت. عرق روی پیشانی‌ای نشسته بود. خم شد. شکم بزرگش اجازه جست‌وجالاک‌ی را از او ربوده‌بود. به صورت آهیخته‌اش آب زد.

شوهرش آقا سید، لیف‌های درخت نخل را روی

سایبان گوشه حیات می‌چید.

بیقراری در تنش موج می‌زند. زن

کمرش را چسبید. لب‌هایش را گزید؛



زهرا شahrkhalili گروه دفاع مقدس

«به دادم برس....» چراخرم‌ایران سال ۱۴۲۰ این‌قدر سمج است!

صدای جیغ کوتاهی آمد. ماماچه دوان‌دوان آمد وسط حیات: «سید،

دله رو بردار. آب حوض رو خالی

کن بلکه زنت صحیح و سالم ...

» ماماچه وسط حیات ظاهر شد: «پرو

روی بوم‌آدان بگو بلکه....»

سید نزدیکان را تکیه داد به دیوار

کاهگلی. رفت روی بام، بلند و رسا

آذان گفت. شب داشت به نیمه‌می‌رسید.

فریادهای زن از حد گذشته بود. صدای گریه نوزاد دیوارهای خانه را به سکوت واداشت. سید بالای‌بام رفت. دست راستش را گذاشت روی گوشش، بلند و کشار آذان نیمه‌شب را به سپاس از به‌دنیا آمدن پسرش اقامه کرد. چیزجیبی نبود که مرد ایرانی‌وقت بی‌وقت روی بام خانه‌اش برود و برای اهل آبادی

این برنامه با رویکردی تحلیلی و تبیینی، محورهای کلیدی زیر را بررسی می‌کند: «روایت فتح و اقتدار و واکاوی تاریخی برتری ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز و تشریح چرایی و چگونگی اخراج دزدان دریایی سابق و استعمارگران کنونی» و «شناخت جغرافیای راهبردی؛ آشنایی مخاطبان باه‌ویژه نسل جوان با مناطق ساحلی».

روایتی از سردار شهید سیدمجید خادمی فرمانده سازمان اطلاعات سپاه که در نبرد رمضان آسمانی شد

وفای فرزند فسا به عهد با خدا

شبانه‌روزی انجام می‌داد.

«وعده صادق ۲ و ۱» را در کنار فرماندهان نظامی و عملیاتی اطلاعات ایستاد. شلیک هر موشک به منزله شکستن بتی به‌نام اسرائیل در منطقه بود. بعد از حمله موشکی در جنگ دوم تحلیلی

اسرائیل، سردار سیدمجید خادمی پای کار حمله به اسرائیل ماند و بوی انهدام و باروت و سوختن را به دل تل آویز روانه کرد. لحظه به لحظه حفاظت از کشور را همراه با دیگر رزمندگان داشت.

مگر اسرائیل چاره‌اش می‌شود؟ پس آمریکا را به جنگ رویارو با ایران کشاند. روز ۹ اسفند، جنگ تحمیلی سوم را به مرز ایران رساند. بیت رهبری در تهران مورد اصابت موشک قرار گرفت و مدرسه پسرانه و دخترانه در میناب آوار شد. درنگ جایز نبود. سرزمین موشکی ایران به اندازه نفس کشیدن یک موشک مهلت داد.

آذرخش شلیک موشک خلید سمت اورشلیم، تل آویو، حیفا.... صدای آذیر قمرمت‌زن‌شان را به عرشه انداخت. بچه‌های گروه سایبری و اطلاعاتی حمله

روزانه به اسرائیل داشتند. اختلال در رسانه، انتشار سندهای سری

اسرائیل و آمریکا.

✚ شهادت و بازگشت

به آغوش ابدیت

جنگ در گرم‌اگرم

گر گرفتن شعله

می‌کشید. روز

۱۷ فروردین،

خبری شهر

به شهر



دفاع مقدس



برش

بذر انقلاب و آغاز خدمت

مجید را از شیطنت‌گرفتن و فرستادن پای درس و مدرسه کار آسانی نبود. پسر چرخه دبستانی که در مدرسه روستای امیرحاجیلو الفبا را آموخت. دم و دم‌ای انقلاب تا روستاهای فسا رسیده بود. مجید که فکر و ذهنش همراه چالاک‌اش بر دانش‌آموز بودنش چریده بود شب‌نامه و اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی امام را از دست بچه‌های گروه مخفی می‌گرفت. واو به واو آن را می‌خواند. گروه مخفی انقلابیون لو رفت، معلم مدرسه تبعید شد.

علاقه به درس ریاضی فیزیک کار دستش داده بود. در رشته الکترونیک هنرستان فسا مشغول شد. رفتن به مرکز شهر برای درس خواندن مجید را با بچه‌های انقلابی آشنا کرد.

خبرهای انقلاب مثل باد سرتاسر مرزهای ایران را درنوردیده بود. پای سخنرانی حاج‌آقا ارسنجان‌ی می‌نشست. کلمه به کلمه پیغام‌های سیدروح‌الله را گوش می‌داد. فسا ماجرا و درگیری‌های زیادی داشت که مجید شاهد آن بود. انقلاب به ثمر نشست، مجید دیگر استخوان ترکانده بود. عضلات ورزیده و ذهن چابک، حراست در کمیته و تأمین امنیت شهر او را خبره کار کرد. غائله کردستان به‌پا شد؛ سیدمجید بود، سپاه که تشکیل شد؛ سیدمجید بود. جنگ عراق با ایران درگرفت سیدمجید بود.